

معرفی اثری نویافته
از میرسلام الله موسوی (مجرم) مراغی
در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

افسانه حصیری

درآمد

کنکاش در اوراق کهن میراث مکتوب، بسیاری از زوایای پنهان و گنگ پیشینیان را آشکار و روشن می‌سازد و بر ماست که این نویافته را شناسایی و به شیوه‌ای صحیح بر آیندگان منتقل نماییم. یکی از این آثار گرانقدر در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، اثری است در مجالس تعزیه سالار شهیدان (ع) و یاران وفادارش که در چهل مجلس سروده شده است. این اثر متعلق به میر سلام الله مجرم مراغی است که در هیچ یک از منابع بدان اشاره نشده است. این نسخه که به احتمال زیاد منحصر به فرد است، از جنبه‌های مختلف قابل ملاحظه است که ذیلاً پس از معرفی صاحب اثر، به معرفی آن خواهیم پرداخت.

میرسلام الله موسوی مراغی، متخلص به مجرم

حاج میرسلام الله موسوی، فرزند محمدباقر، مشهور به حاجی کبیرآقا، ملقب به مجذوب علیشاه و متخلص به مجرم بوده، در مراغه سکونت داشت. وی از اعیان و اکابر و معاریف مراغه بود. در بدایت حال، با تصوّف و عرفان مخالفت شدید داشت، وقتی به صحبت جنّت علیشاه رسید، تغییر حال داده و به دست وی به فقر مشرف شد و به مقامات عالیّه رسید. وی از نوادگان میر عبدالفتاح موسوی (اشراق) مراغی بود. مرحوم عبرت نائینی در تذکره مدینه الادب خود، از او به بزرگی یاد کرده و گوید: «مروّج شریعت و هادی طریقت، پیر معرفت و سلطان حقیقت، الحاج میرسلام الله، المدعو بحاج کبیرآقا، الملقب به مجذوب



علیشاه، رضوان الله علیه...».

وی شاگردان بسیاری تربیت نمود که می‌توان از عاشق مراغی، رضاقلی میرزا مجنون مراغی، مولی عبدالوهاب فخرالمآلهین، فتح الله مقدم مراغی و غیره نام برد. همچنین وی صاحب دو فرزند دانشور به نام‌های میرزا اسحاق مجتهد مراغی و میرزا رضا صدرالعلماء بود.



نشسته از چپ: میرزا اسحاق، فرزند بزرگ کبیرآقا

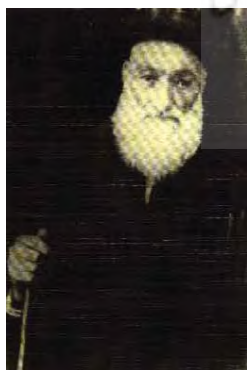
سال تولد مجرم، چنان که از گفتار خود ایشان استنباط می‌شود: سنهٔ یک‌هزار و سیصد و هفت دو سنه مانده عمر من بر شصت و با توجه به اینکه در ۸۱ سالگی در سال هزار و سیصد و سی وفات یافته، سال تولد او به سال ۱۲۴۹ هـ.ق. بوده است. عبرت نائینی درباره وفات وی می‌نویسد: «به پرواز کردن طایر روح خود از قفس تن به بوستان قدس اشاره کرده، می‌فرماید: سال هشتاد و یک قران من است

ماندن این جهان زیان من است

همچو بلبل روم به گلشن خویش

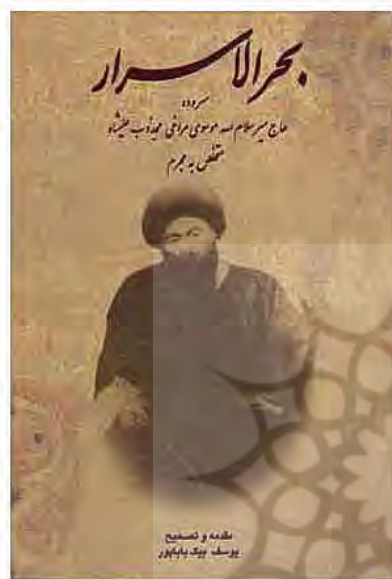
محفل قرب گلستان من است»

مرحوم کبیرآقا شعر می‌سرود و «مجرم» تلخیص می‌کرد. وی را دیوان اشعاری است در اکثر قوالب شعری که بحر/الاسرار نام دارد. بحر/الاسرار اول بار در سال ۱۳۲۴ قمری به اهتمام رضاقلی میرزا در دارالسلطنه تبریز در چاپخانه مشهدی اسدآقا به صورت سنگی چاپ شد و سپس توسط یوسف بیگ باباپور تصحیح و به سال ۱۳۸۳ شمسی در تهران (نشر پردیس) چاپ شد. غیر از این دیوان، از مجرم اثر دیگری در منابع مختلف که به ترجمه حال وی پرداخته‌اند، یاد نشده است تا اینکه اثری تازه در



میرزا رضا، فرزند کوچک کبیرآقا

ضمن گنجینه نسخ خطی کتابخانه مجلس یافت شد که ذیلاً به معرفی آن خواهیم پرداخت. البته اینکه برخی مثنوی مرآت العاشقین را به وی منسوب کرده‌اند، صحیح نیست و به یقین این اثر سروده رضاعلی میرزا، شاگرد اوست. رضاعلی میرزا مثنوی دیگری با عنوان نورالانوار دارد که در سال ۱۳۷۶ در تهران (نشر اوحدی) توسط یوسف بیگ باباپور تصحیح و چاپ شده است:



حتی اگر بر این روایت صحه بگذاریم که به قول برخی، دیوان بحرالاسرار نیز از رضاعلی میرزا است که به نام استاد منتشر داده است، این اثر تازه یاب که در آن صراحتاً به نام مجرم اشاره شده، این شبهه را رفع می‌کند و بر این باور می‌رساند که بحرالاسرار مسلماً از مجرم است، و حتی این اثر نویافته نیز از طبع شعر او تراوش شده است.

مجرم در دیوان اشعار خویش، از شعرای بسیاری الهام گرفته و به صورت آشکار از مولوی و حافظ و طرز غزل ایشان پیروی کرده است. دیوان وی مملو از قلندریاتی با شور و حال عرفانی است. در اهمیت مقام ایشان بس که اوژن اوین فرانسوی (در کتاب *ایران امروز*) که به سال ۱۳۲۴ ق. (۱۹۰۶ ق.) وارد ایران می‌شود و در سال ۱۳۲۵ ق. (۱۹۰۷ م.) خاک ایران را ترک کرده، وقتی به مراغه می‌رسد، جریان دیدار خود را با حاج کبیرآقا بازگو می‌کند و یکی از اشعار او را با مطلع:

ای دل! مدام تو گل این باغ چیده گیر
بر آرزوی خویش چو شاهان رسیده گیر...

به زبان فرانسه در کتاب خود می‌آورد و در باب او می‌نویسد: «از افتخارات وی بس که حتی توجه و احترام همه ارمنیان، یهودیان و اهل سنت را نیز به سوی خود جلب کرده است. با وجود این، تعداد مریدان



رسمی‌اش چندان زیاد نیست و تنها ۱۵۰۰ درویش دست ارادت به او داده‌اند...». مجرم، پس از حدود سی سال ارشاد و هدایت مریدان، چنان‌که ذکر شد، در سال ۱۳۳۰ ق. در زادگاه خود، مراغه، به رحمت خدا واصل شد و در آرامگاه خانوادگی‌اش (واقع در محله پسندآباد) مدفون گردید. نمایی از مقبره اوست:

اثر نویافته از او

نسخه خطی شماره ۱۷۴۷۶ بخش خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجالس تعزیه‌ای است که در شناسنامه اولیه آن به نام سراینده‌اش اشاره نشده است. با تورقی چند در اوراق کهن آن در ضمن یکی از صفحات به نام شاعر بر می‌خوریم که در قالب بحر طویل، ضمن اشاره به نام جد خود، میرفتاح که خود یکی از بزرگ‌ترین مرثیه‌سرایان آذربایجان بوده و از عرفای دوره زندیه محسوب می‌شده است، خطاب به سالار شهیدان امام حسین (ع)، گوید:

«... باز در تعزیهات محتشم و مقبل و فتاح و صباحی و دگر ارض و سماوات، دگر جمله حجابات، دگر اهل کمالات، چه تمکین و چه غمگین و چه محزون و پر دل خون، چه مهجور و چه مشتاق فکندند به آفاق همه شور و نوا شد و بُکا بهر تو ای کان سخا پادشه روز جزا جامه درانند دگر مجرم بی یار و دل افگار شده بی کس و غمخوار درین بزم عزادار...».

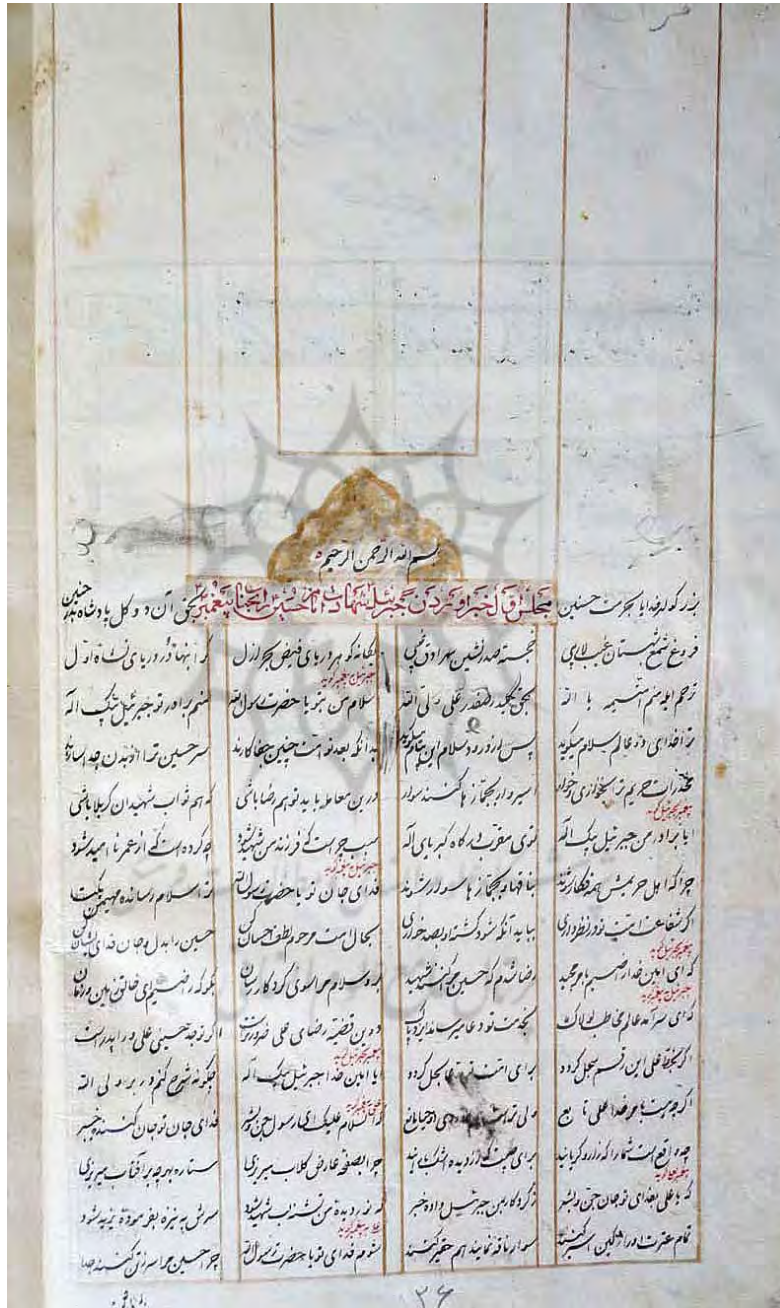
این اثر در چهل مجلس بوده و سراینده پس از آنکه مجالسی چند بدون شماره ترتیبی، در مقدمه می‌آورد، مجالس اصلی را شروع می‌کند. از چند مجلس آغازی فقط دو مجلسش باقی است و به علت افتادگی در آغاز نسخه مشخص نیست چند مجلس در مقدمه وجود داشته است: «مجلس پسر فروختن برای تعزیه امام حسین (ع) و خریدن او را علی (ع)»، «مجلس چاه انداختن حضرت یوسف و مناجات کردن یعقوب (ع)» و... .

مجلس هفدهم: رسیدن جناب سیدالشهدا (ع) و رسیدن حرّ بن یزید ریاحی.
مجلس هجدهم و نوزدهم: [به علت افتادگی در نسخه نامشخص اند].
مجلس بیستم: آمدن حرّ به خدمت جناب سیدالشهدا (ع) و عذر خواستن او از جناب سیدالشهدا (ع) و شهید شدن.

مجلس بیست و یکم: شهادت فرزند ارجمند جناب امیرالمؤمنین، حضرت عباس (ع).
مجلس بیست و دوم: شهادت پسران جناب زینب (س).
مجلس بیست و سوم: شهادت جناب علی اکبر (ع).
مجلس بیست و چهارم: شهادت قاسم بن حضرت امام حسن (ع).
مجلس بیست و پنجم: نامه فرستادن فاطمه صغری (س) به جناب سیدالشهدا (ع).
مجلس بیست و ششم: رفتن جناب سیدالشهدا (ع) و خلاص نمودن پسر پادشاه از دم شیر.
مجلس بیست و هفتم: شهادت جناب امام حسین (ع).
مجلس بیست و هشتم: آمدن شیر بر سر نعش امام حسین (ع).
مجلس بیست و نهم: غارت کردن اهل بیت (ع) را اعدا و بردن بر کوفه.
مجلس سی ام: بردن سر امام حسین (ع) را خولی به کوفه و بر خانه و بر تنور گذاشتن.
مجلس سی و یکم: آمدن زن نصرانی آگاه به قتل و وارد شدن انبیا و اولیا (ع).
مجلس سی و دوم: دفن کردن شهدا را امام زین العابدین (ع).
مجلس سی و سوم: بردن اهل بیت را به مجلس عیدالله زیاد - لعنة الله علیه.
مجلس سی و چهارم: نامه فتح فرستادن عیدالله زیاد بر مدینه و خبردار شدن فاطمه صغری (س).
مجلس سی و پنجم: ... [عبارتی از اینجا قابل قرائت نبود] ... عروسی کردن بر شیرین.
مجلس سی و ششم: وارد شدن اهل بیت (ع) بر دیر و وارد شدن انبیا (ع).
مجلس سی و هفتم: وارد شدن ایلچی فرنگ بر مجلس زید و طلب نمودن اهل بیت (ع) را.
مجلس سی و هشتم: [افتاده است].
مجلس سی و نهم: آمدن هند زن یزید به خرابه و دیدن اُسرا را.
مجلس چهلم: اذیت دادن یزید ... [عبارتی به خط مغشوش غیر از خط کاتب متن قید شده که مفهوم نشد].
در آخر با چند مجلس بدون شماره ترتیبی آمده که صفحات آخر نسخه نسبت به متن متأخر بوده و نونویس است.

عناوین مجالی به سنگرف نوشته شده و عناوین فرعی که شخصیت‌های مجالس را می‌سازد نیز به سنگرف است. حواشی متن‌های اصلی به زر مذهب گردیده و صفحات متن مجدول هستند. قطع کتاب نیز رحلی و جلد آن به تیماج قهوه‌ای است.

نمونه‌ای از صفحات آن:



پیام بهارستان / ۲۰، س ۴، ش ۱۵ / بهار ۱۳۹۱

مجلس پایه انداختن حضرت شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

<p>که ای زلف تو عالم تمام چرخ خداوند اتوی که ز عالم عجب بی خوشی دیدم من ترا خدای جهان منسوب است که نشانی تو ای کردگار از لوح چگونه مگر ترا ای خدا بکارم تو مخفی با که اندر پرده راز بیا اندر برم آرام جانم سهمش از تو هم شرفی ای با بیا بیا تو زمانی بد منم نشین سرمه بوی که در خواب منم نشین ندام که آنکه بر تو ایستاده ام چو خورشید که در بیدی منم نشین بعد از آن سیاره کان بی شمار بر نو دادند منصب پیغمبری ترا خدای همان برگزیده افزونند</p>	<p>از قدرت تو عالم تمام چرخ توی که ز جهان بر عالم بجاس پیغمبری پوشیدم من ترا همان خدای تو بهدایت فاد که کرده تو را از دستگار در دنیا که من بفرق بهین تاج سردی سخن میگوید ای جان بهر باز که بی تو سحری کرده غلام چو راقع سطل که بر تو ایستاده تو علیل منی و دامنم بود گلشن که از نظاره رویت کم شود کین بنا که در بغضان دشتی تو صورت در خانه بجا که نوان و چهر فرار بلکه بگو تو ای نور دیده با یا سجده می گردند بر این بلفغان زین خرقه کشته تاج سردی توی پیغمبری ای اسعد محمد</p>	<p>بزرگوار خدایا دلم غمی دارد تو بخونی و ذاتت زو بحکام سلام من بتو ای نور دیده پیغمبر توی پیغمبر حق در میان فانی همین نزدی و فاداده که منم تو ذی عجب است ای نور دیده حکومت من نگویم شرک و دین سلام من بتو ای بارگزیده صیاء دیده جهان پرورم علی السلام توی که روشنی دیده پر بارش چرا که نیست ترا در ایضی عصر بدان بدر که من از شب دیده چه سوار دیده ای نور دیده دیدم اندر و جمع من ای پرور باقی داد آن زمان بر من پیغمبر سخن من بحال تو ای برگزیده ولی که در بر این سخن حق نهاد</p>
--	---	--

پیام بهارستان / ۲۰، ۴، ش ۱۵ / بهار ۱۳۹۱

زهره خانم با طراز بر سر تن سپید
 دور ای ماه حریمت ایست بچگون و چشم
 و اغشدهی مسجده منبر
 نه که درون خیر استون
 غالمه شیرین سال بدور
 چون و بشر یک سر افکار
 ایچ که درون کور شور و شینی
 عطیان اید و بدو رخسار لم
 سیکدی شرعون بنامی
 اکسند کویب تی
 محنتم کلنر جب نه
 ساکت است شرور و فغانون
از کوه سوزن عرق غلغله اندازد
 ای عجز تو روان بشو بهره شکر
 عیون بجز تو باقی بر زمین نداده
 ایاقه دور کلان ای همت زین در زمان
 کل ایجدی دیشتره امام زمانه چشم نه
حسرتش
 که ای شده جلوس با کباب از تو
 چه بر بر عیبت اولاد مصلحتی کوئی
 و گرنه نیز نم این در با تشن لکن
 سبب بندوبستی او را میر ز فغانون
 ستم که او را کونمه قامت مپوشتم
 بیخنی موزه بودیم نقل از آن به بدو رایج
 اگر که در سران ایی نیستند دوسرا

سکندر قلمی حسینیم نسیم بود در جاده
 نو کله ی با شمشیر کل ر
 او بدون بولکان بلادون
 دوره سین دشمن آلودور
 بر عزاوه کا فرا غمبار
 ساش غمه فا فیتی
 شوره کلوب بلبل لم
 بر اسم بدی دین آسسی
 سندن غیری بوخ کنانی
 نه آتام در دور نه آسند

شیرین لبسون گمانه کسرمون خوربان
 و دست بچاره یرون دشمن لر
 او خول سیر کیندن دنیا
 حرقضی یا لغوز قلوب دور
 حر مردون قاره بنسار
 و دند و بر زمان حسینی
 کبستدی عزیزلق کوندریم
 ندور بودون در اسی
 ترک استی بلال آذانی
 منسیده آیار جنت نه

دور کینست جده نه راه ایی آناه لم نسیم بود در جاده
 بس ندیم بود و جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده
 ای آناه لم بس ندیم بود در جاده

جلسه غصبت **مقصدن عمر غلبه یعنی**

بیار نزد من آور که تا که نسبت
 نه در رسان بودن در زمان سینه
 مغانی اولد جان هر ز غم تسیم سن
 نه ستمزه لان بلا چه سنجی
 سب زفا نه بدون دور کشت
 ایای هر چه گشته چنین کرده
 مگر ایست سمن کیم بود نه نه
 غلبه دور ای که تو بود کل باره نیاندان
 عیون کله
 نه اولوم سنجای حمله لبیب قور
 نه از غیر نه ستم سبب باقی است

از کله زبیر دور اطلال قد حصار
 نه کله ی جیره تو نه بدن اولمن نهان
 کید و سلب بونده او تو را ندان ستم سن
 بنای فانه ز بابت بر خزان ز تو
 چه رختها که تو در دین مصلحتی کوئی
 اگر نه این زمان جهان تو تعیین
 آرزو تسن نه که یا بهر ز دو جان
 کورک تو ایله با تو ستم حال کبانم
 کلور کوششلی زنده سیر کجکسنا فایج
 تا بد مکره او او را رام نه کیمایون آن

از کله زبیر دور اطلال قد حصار
 ای عجز تو روان بشو بهره شکر
 عیون بجز تو باقی بر زمین نداده
 ایاقه دور کلان ای همت زین در زمان
 کل ایجدی دیشتره امام زمانه چشم نه
 که ای شده جلوس با کباب از تو
 چه بر بر عیبت اولاد مصلحتی کوئی
 و گرنه نیز نم این در با تشن لکن
 سبب بندوبستی او را میر ز فغانون
 ستم که او را کونمه قامت مپوشتم
 بیخنی موزه بودیم نقل از آن به بدو رایج
 اگر که در سران ایی نیستند دوسرا

پیام بهارستان / ۲۰، ۴، ۱۵ ش، ۱۳۹۱



پیام بهارستان / ۲۵، ۴، ش ۱۵ / بهار ۱۳۹۱